

اندیشه های سبز انسان

**چرا اندیشه های انسان
سبز است که رنگارنگ میشود**

.....
**هنگامی که انسان، میاندیشد
انسان، دروازه هایش، سبز میشود**

.....
**خردبنیادی انسان، دروازه هایش، با
رنگارنگ شدن، روشن میشود**

.....
**چرا انسان در فرهنگ ایران
درخت همیشه سبز است؟**

در فرهنگ ایران ، اندیشیدن ، روند سبز شدن بُن یا طبیعت و گوهر
خود انسان (مردم) ، در « واژه ها » ست . اندیشیدن، روند

سبز شدن یا روئیدن طبیعت انسان، در گفتار و کردارش هست. انسان، در سبز شدن گوهرش هست که آزاد میشود، و تجربه آزادی را میکند. سبز شدن انسان، روند آزاد شدن انسان، یا پیدایش گوهر خود انسانست. در فرهنگ ایران، به انسان «مردم» گفته میشود، و با این نام، گوهر انسان که رویندگی و سبز شوندگی و در سبز شدن، رنگارنگ و روشن شوی و بالیدن و سر بر افراختن میباشد، مشخص میگردد. انسان، در سبز شدن «پیش میرود» و همیشه از نو، تازه میشود. سبزی و رنگارنگ شدن، از «تازه شدن» جدا ناپذیر است، و تازه شدن، که از واژه «تاختن» برآمده، بیان جنبش فزاینده و تحول یابی همیشگی است. تازگی سبزه (سبزه همیشه تازه = چمن = مرغ، مرغزار = فرزد)، بیان اصل شدن و تحول یافتن و دگردیسی همیشگیست.

نام «مردم = مر + تخم»، بیان آن است که انسان، وجود همیشه سبز است. تصویر انسان در شاهنامه، درخت سرویست که فرازش ماه پُر است. سرو، درخت همیشه سبز است، و بدین علت، «سرو آزاد» خوانده میشود. نام دیگر سرو، «اردوج» است که به معنای «تخم ارتا = ارد + وج» میباشد. جان انسان هم که «فرن افتار، یا ارتا» نامیده میشود، تخم ارتا (سیمرغ، خدای ایران) است. واژه «آزاد»، در اصل «آکات» بوده است. سرو آزاد، چیزی جز تصویر انسان و «درخت زندگی در زمان» نیست که سرویست که فرازش (= آزاد = آکات = سیکات = چکاد)، ماه پُر، یا «ارتا خوشه، ارتای خوشه = خوشه همه زندگان» است.

مهتاب، که روشنی ماه باشد، «زنگ» نامیده میشود، که به معنای سبزی است. سبز، رنگ نور ماه و خود ماهست، و از این رو رنگ ماه، «زنگاری» نامیده میشود. چون ماه، «داردان

« یا نخستین جایگاه سبز کردن همه تخم ها (Baumschule = nursery) شمرده می‌شده است که سپس این نهال ها یا قلمه ها در زمین که همان تن انسانها باشد ، کاشته می‌شده است . از این رو ماه ، رنگرز یا صباغ خوانده می‌شده است ، چون در سبز کردن تخم همه زندگان، جهان را رنگین و رنگارنگ می‌کرده است .

تصویر انسان در فرهنگ ایران ، گلی نیست که الله در آن « روح امر » خود را میدمد ، بلکه « درخت همیشه سبز سرو است » که تخم خود خدای ایران (اردوج = ارتا+وج) می‌باشد . و خدای ایران ، که خوشه ایست که تخمهایش ، نخستین عنصر وجود هوانسانی هست، اصل همیشه سبز است، و این اصل یا تخم ، که در همه جانها افشانده می‌شود، هم «ارتا» ، و هم «سایپزه» نامیده می‌شد که در واژه «سبز» به مرور زمان ، سبک شده است . «سایپزه» یا «سبز» ، همان تخم خداست که در تن انسان، کاشته شده است . فطرت انسان ، تسلیم شدن به الله و بستن عهد اطاعت و عبودیت همیشگی از او نیست ، بلکه فطرت انسان ، « تخم خدای همیشه سبز است که همیشه تازه می‌شود و همیشه می‌بالد و سر بر می‌افرازد و رنگارنگ می‌شود » . خدا، روح امر در انسان نمیدمد ، بلکه خودش که اصل سبز است ، جامه می‌گرداند و در جامه های رنگارنگش ، انسانهای گوناگون می‌شود در بندهش (بخش نهم ، پاره 140) بخوبی دیده می‌شود که رنگها ، همه، « و خش » هستند (همان واژه wachsen آلمانی) .

وخشیدن ، که روئیدن و نمو کردنست ، معانی بزرگ شدن و افزون شدن ، و بالیدن و سر بر افراختن و پیشرفتن و شعله ور شدن و افروختن را هم دارد . انسان ، چه تخمیست ؟ انسان یا «مردم = مر- تخم» ، تخم «مر» است . « مر و امر و امر و amru » نام سیمرغ یا خدای خوشه است که تخم های خود را که « آتش جان » است ، در تن ها که آتشکده و آتشگاه شمرده میشوند ، می‌افشاند .

« مر = امر » ، در سانسکریت، هم به معنای « اصل جفتی » ،
 و هم نام « اندروای » و هم نام سی و سه خدای زمانست ، که همان
 « ارتا » باشد . « امر و » در بندهش ، چهره سیمرخ افشاننده
 است . پیشوند نام « امر داد » که خدای گیاهانست نیز ، همین «
 امر یا مر » میباشد . خدا، گیتی را در « خود افشانی اش »
 میآفریند . بدین علت ، جوانمردی ، شیوه آفریدن جهان در پاشیدن
 و پخش کردن هستی خود بوده است .

عربها به خدای ایران که سپس محمد او را در قرآن ، ابلیس شمرد
 ، « ابو مره » و « حارث » می‌گفتند، که معرب « ارس = ارتا »
 هست . این خدا ، « فرن بغ » نیز نامیده میشود . فرن بغ ، همان «
 ارتای خوشه (ارتا خوشت) است ، و این « فرن = فران » همان
 « پرن و پرانه » در سانسکریت میباشد و از این فرن بغ هست که
 آتش جان ، یا تخم آتش در همه انسانها میشود ، و جامه میگرداند و
 تبدیل به انسان میشود ، و ازین رو این تحول خدا به انسان ، «
 فرن – افتار » نامیده میشود . فرن یا ارتا که عنصر نخستین است
 ، آتش یا تخم جان انسان بود . معنای دیگر « مر » ، اصل جفتی
 است . در این صورت ، نام « مردم = مر - تخم » ، برآیند
 دیگر فطرت و گوهر انسان را نشان میدهد . مردم ، که انسان ،
 اصل از خود سبز شوند و از خود روینده ، و از خود بالنده و افزاینده
 و پیشرونده و سبز شونده و رنگارنگ شونده و اصل از خود روشن
 شونده است (از خودش ، به بینش میرسد) . از این رو هست که
 واژه « و خش » که روئیدن و سبز شدن باشد ، هم به معنای «
 حرف و سخن و کلمه » است و هم به معنای « دم و نفس و جان و
 درخشش » هست . آنچه سپس نیز کلام ایزدی ، و وحی ، و
 الهام، و روح نیز خوانده شد ، در فرهنگ ایران ، چیزی جز همین
 « رویش تخم یا گوهر خود انسان » نبود . ارتا یا فرن که بُن
 آفریننده جهان باشد ، همان تخم یا اصل جان انسان بود . خدا ،

از آسمان و فراسوی جهان، به کسی که میان انسانها برمیگزید، پیام نمیفرستاد، بلکه خودش، در این روند «افتار = اوا تاره = ابدال» ، تبدیل به فطرت (فتره که معربش فطرة است، همان افتار = افتره است) درهر انسانی میشد و رویش او (فروهر = فره ورت)، هم جان و درخشش است، وهم سخن و حرف و کلمه و هم الهام و وحی و روح . اینها معانی و خش میباشند . « واژه » ، که از واژه « واز ، واختن waaxtan » باشد ، تلفظی از همان « واخشیدن » است . گوهر انسان ، تخم ارتا ، که دگر دیسی به جان و خرد (خره + راتو) یافته ، در واژه ها ، سبز میشود .

در فرهنگ ایران ، روشن شدن (بینش یافتن) ، همان سبز شدن بوده است . روشن شدن و سبز شدن باهم اینهمانی دارند . خرد و جان هیچ انسانی ، نمیتواند روشن بشود ، بی آنکه سبز بشود . اینهمانی دادن روشنی یا بینش با سبزی ، مشخص سازنده گوهر خرد و بینش است . خرد حقیقی ، خرد خندانست ، و بینش حقیقی ، بینش همیشه تازه و تازه سازنده زندگیست . ردپای این اندیشه بزرگ در بندهش (بخش 2، 22) باقیمانده که اهورا مزدا ، تخم، یعنی فطرت انسان را از « روشنی و سبزی آسمان » میآفریند .

البته در آغاز، نیازی به اهورا مزدا نبوده است ، چون این ویژگی خود تخم ارتا (فرن = آتش جان) هست که در سبز شدن ، روشن میشود . این گوهر خود خدا در انسان هست که در سبز شدن ، رنگارنگ میشود . گیاه در سبز شدن ، رنگارنگ میشود ، تنوع پیدا میکند . گوهر خدا و حقیقت نیز ، در تنوع و کثرت ، روشن میگردد ، نه در یک آموزه و دین و حزب و عقیده . سبزی و روشنایی ، یا رنگارنگی و روشنی ، باهم اینهمانی دارند . روشنی، در فرهنگ ایران ، اینهمانی با سبز شدن و رنگارنگ شدن دارد .

ارتا ، خدای ایران ، که نخستین عنصر جان هر انسانی نیز هست ، تبدیل به همه گل‌های رنگارنگ در زمان می‌گردد ، و هر روز ، رنگی دیگر پیدا میکند . از این تخم ، همه خدایان در رنگارنگیشان از درخت زمان ، سبز میشوند . سبز شدن خدا در انسان ، اصل رنگارنگ شدن انسانهاست . هرکسی به رنگ دیگریست . هرکسی نیز ، رنگهای آمیخته به همست . سبز شدن ، سرزنده و تازه و نوشدن و خرم و شاد شدنست . زندگی درگیتی ، باید همیشه سبز ، یعنی تازه و نو و رنگارنگ و متنوع بشود . آن سبزی که هیچگاه رنگارنگ نمیشود ، رنگ مرده است . نام رنگین کمان در شوشتری ، سوزقبا = سبز قباست ، چون سبز شدن ، رنگارنگ شدنست . آن بینش یا روشنی که انسان را تازه نمیکند ، سبز نیست . روشنی در فرهنگ ایران از سبز شدن ، جدا ناپذیر است . اندیشه و بینشی که تازه نمیشود ، اندیشه و بینش سبز نیست . روشنی ، اینهمانی با « روند سبز شدن در همیشه از نو رنگارنگ شدن » داشت . ولی ادیان نوری ، خدایان نوری آمدند و مفهوم دیگری از « روشنی یا نور » آوردند ، و روشنی را از سبز شدن ، بریدند و جدا ساختند . خدای آنان در روشن شدن ، دیگر رنگین کمان یا سبز نمیشدند . مفهوم آنها از روشنی یا نور ، دیگر گوهر روئیدن و گسترده شدن و امتداد یافتن و پیوسته بودن را نداشت . خدایان نوری ، نمیروئیدند و تخم و خوشه نبودند . خدا ، در گیتی و زمان رنگارنگ ، یاسبز نمیشد و نمیروئید . روشنی او ، در آغاز ، خود را از گیتی و زمان ، می برید و می کرانید (پاره میکرد) . هر روزی که جدا از روز دیگر است ، چیز دیگری خلق میکرد . روشنی را در همان آغاز ، از تاریکی می برید . با این روشنی بود که « عقل » پیدایش یافت . این عقل ، تفاوت با « خرد » در فرهنگ ایران داشت . خرد ، با « روشنی جدا ناپذیر از سبزی » کار داشت . خرد ، در تنوع و رنگارنگی حواس ،

میاندیشید و با گیتی ، میآمیخت . زرتشت در ایران ، این عقل را ، هنوز خرد مینامید ، درحالیکه به کلی برضد خرد ایرانی بود .
در خرد سیمرغی یا ارتائی ، روشنی با سبزی ، اینهمانی دارد . ولی عقل برای آنکه چیزی را روشن کند ، آنرا از سایرچیزها می برد و « می کراند » . تعریف یا مفهوم ، معرفتیست که دارای کرانه های تیزوبرنده است . با نخستین کلمات تورات ، روشنی از تاریکی بریده میشود . آنچه بریده شد ، « وسیله یا آلت » میگردد ، و با چنین برشی ، قدرت پیدایش می یابد . خدایان نوری ، اصل قدرت هستند . اینست که « واژه » از این پس ، دیگر معنای « روئیده و نمودکرده » ندارد . « واژه ، یا کلمه ، یا اصطلاح ، یا مفهوم ، یا معنی یا مقصد یا خودِ انسان .. » با روشن شدن ، بلافاصله ، « وسیله » میگردد . عقل ، رابطه دیگری با « واژه » دارد که خرد در فرهنگ ارتائی داشت . **خرد ، چون رویش جانست ، درواژه ها پیش می روید ، ولی برای عقل ، واژه ، دیگر ، روئیده ازبُن فطرت انسان نیست ، بلکه « وسیله » اوست .** هرچند که اصطلاح « واژه » را بکارمیبرد ، ولی این واژه ، دیگر محتوایش و جانش را از دست داده است . با پیدایش عقل ، واژه ، آلت دست عقل ، و آلت دست حکومت ، و آلت دست علمای دین میگردد ، چون قدرت ، دوستدار « وسیله » است . هر قدرتی ، میکوشید همه چیز را وسیله کند . هر قدرتی ، عقل ویژه خودش را در مردمان خلق میکند ، تا طبق مدل او ببرند ، و تاریکی را از روشنائی جدا سازند . نخستین چیزی را که الله مقتدر خلق میکند ، عقل است . الله ، هرچه خلق میکند ، « عبد » است . کسی قدرت دارد و قدرت می یابد که خلق میکند ، یعنی به همه انسانها ، صورتی که میخواهد میدهد . صورت دادن ، یعنی « به اندازه خود ساختن ، اندازه خود را برگل وجود دیگران تحمیل کردن » . خلق کردن ، خودش بریدنست ، خودش روشن

کردنست . گوهرالله ، درخرد انسانها ، امتداد نمی یابد . خلق کردن عقل ، این شیوه روشن کردن در بریدن پدیده ها از هم درگیتی وجامعه است . دشمن را از دوست، کافر را از مومن ، خودی را از غیرخودی ، نجس را از پاک، جدا و باهم متضاد میسازد.